



## برندق خجندی

(ابن نصرت)

(۲)

چنانکه می‌دانیم جلال‌الدین امیرانشاه در اواخر ایام پدر بعلت افتادن از اسب دچار اختلال حواس شد و تیمور بعلت بی احتیاطی که ملازمان و اطرافیان او کرده بودند آنانرا تنبیه نمود و بعید نیست که برندق یکی از آنان بوده که بعد از این واقعه از تبریز به خراسان آمد و «غریب و مفلس و بیچاره از سوی تبریز» به بلخ رسید و بیکی از رجال آنجا که از جمع مشیان و مستوفیان بود، بنام سید علی پناه برد و از او تقاضای یآوری نمود و گفت:

زهی زحسن خط و کلك تونسیم بهار	چو چین طره دلدار گشته غالیه بیز
رفیع مرتبه سید علی عالی رأی	که رمح خامه تو باد بر حسودان تیز...
ایا بیمن تو امروز حسن طالع بلخ	شده چو آینه مهوشان صفا انگیز
منم برندق شاعر رسیده باز اینجا	غریب و مفلس و بیچاره از سوی تبریز
غریب کی بود از تو گر از سر مردی	نظر کنی سوی داعی بر غم حاسد حیز

بعد از چندی سرگردانی برندق به خجند رفته از آنجا مصمم بزیارت مکه<sup>۱</sup> و بعد از آن عازم سفر به هند شد و مدتی در قنوج و دهلی و ملتان بسر برد<sup>۲</sup> و در ضمن همین سفر بود

\* آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد ممتاز دانشگاه تهران. رئیس پیشین دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر. از محققان طراز اول کشور.

که به خدمت سلطان غیاث الدین تغلقشاه ثانی که در سال ۷۹۰ - ۷۹۱ هجری قریب شش ماه در هند سلطنت می کرده ، رسیده و او را ستوده و بدینگونه از وی یاد کرده :

سلطان غیاث ملت و دین آنکه بهر بزم  
بادش مدام می شفق و ساغر آفتاب  
و در آن قصیده خطاب بری گفته است :

ای عادل که چشمه عدل تو در جهان  
من این نصرتم ز خجند آمده بهند  
هر صبحدم رسیده بدرگاه پادشاه  
وز بهر خاک بوسی درگاه یک دو ماه  
اکنون امیدش آنکه نظر یابد از شهی  
روشن بود چنانکه به بحر و بر آفتاب  
یک سینه پر زسوز دل و بر سر آفتاب  
موقوف تا طلوع کند از در آفتاب  
که زیر سایه بوده و گاهی در آفتاب  
کش مشتریست خادم و فرمان بر آفتاب

از بدبختی برندق روزگاری که او در هند بسر می برده ایام خوشی برای سلسله تغلقیه نبود و او پس از چندی سرگردانی در هند مصلحت در بازگشت به ماوراءالنهر دید و این ایام مصادف بود با سلطنت سلطان خلیل بن امیرانشاه بن تیمور که بعد از فوت نیای خود از سال ۸۵۷ تا ۸۱۲ در سمرقند مستقر بود . ابن نصرت از دهلی به ملتان رفت و از آنجا عزم دیار توران کرد و در سمرقند به خدمت خلیل سلطان رسید و از سرگذشت خود در هند، در قصیده بی که در مدح آن سلطان ساخت، بدینگونه حکایت نمود:

ابن نصرت بود سرگردان بدارالملک هند  
مرغ جانرا ز آتش دلسوز غم کرده کباب  
گاه دردیگ هوس پخته همه سودای خام  
گاه بوده در هوای ساقی و جام شراب  
چون بملتان در رسید از شهردهلی ناگهان  
کرد سوی کشور توران عزیمت باشتاب  
تا شود هم در پناه بارگاه دولت  
چون سمندر مرغ جاننش اینم از نارعتاب  
و گویا بعد از این وقایع از ماوراءالنهر بیرون رفته باشد .

آخرین تاریخی که در اشعار موجود از برندق می یابیم سال ۸۰۷ هجریست و او در این سال یکی از بزرگان را بعلت آنکه صاحب پسری شده بود ، تهنیت گفت .

از مطالب قابل ذکر درباره برندق آنکه تذکره نویسانی مانند امیرعلیشیر و دولتشاه و رونویس کنندگان از آن دو ، همچنین صفی الدین علی در لطائف الطوائف ، او را فقط ملازم سلطان بایقرا پسر میرزا عمر شیخ دانسته و لطیفه بی هم از وی درباره بخشش آن شاهزاده و امتناع پروانچی<sup>۴</sup> از پرداخت همه مبلغ صلح نقل کرده اند<sup>۵</sup>. این سلطان بایقرا از سال ۸۱۷ در بعضی نواحی عراق و جبال حکومت داشت و سپس بشیراز تظاول جست و بهمین سبب شاهوخ بر او خشم گرفت و او را بقندهار و باردیگر در سال ۸۲۵ بسمرقند فرستاد و بعد از آن خبری از وی نماند<sup>۶</sup>. درستست که در اشعار موجود برندق مدحی درباره این شاهزاده دیده نمی شود لیکن چون او آخر عمر شاعر مصادف با ایام امامت بایقرا

مذکور در سمرقند بود بعید نیست که برندق چند گاهی بملازمت وی نایل شده باشد اما  
اولاً اختصاصی بوی نداشت بلکه بر فرض امکان فقط او را مدح گفت و ثانیاً اگر صحبت  
اختصاص برندق بکسی باشد قول **تقی الدین** بیشتر محتمل است که سخن از ملایمت برندق  
در خدمت دو پسر تیمور می کند: نخست جلال الدین امیرانشاه (م ۸۱۰) به شرحی که  
پیش ازین گذشت، و دوم عمر شیخ که در حیات پدر حاکم فارس بود و در سفری که به آسیای  
صغیر می نمود نزدیک بغداد گشته شد (۷۹۶ هـ) و حق آنست که برندق را تا چند گاه از دوران  
شاعری او منحصراً ملازم امیرانشاه بدانیم و بس.

آخرین سالهای حیات ابن نصرت در سمرقند گذشت و ظاهراً در همان دیار هم جان به  
جان آفرین داد. تاریخ مرگش در تذکره روز روشن سال ۸۱۵ است<sup>۷</sup> و **تقی الدین** کاشی سال  
«ست و ثمانمائه» (۸۰۶) آورده و در **صحف ابراهیم** سال ۸۱۶ ثبت شده است. قول **تقی**  
**الدین**، اگر سهو القلم نباشد، مطلقاً مردود است زیرا در سطور گذشته اشعار شاعر را تا  
سال ۸۰۷ نشان داده ایم و دو سال ۸۱۵ و ۸۱۶ نیز صحیح به نظر نمی رسد زیرا **تقی الدین**  
در شاعر را قریب بهشتاد سال ذکر کرده و ظواهر حال و اطلاعاتی که بر رویهم از اشعار او  
بدست می آید، و اخباری که درباره ملایمت سلطان بایقرا ابن عمر شیخ، و حتی سکونت  
ده ساله شاعر در هرات (؟) و امثال اینها داریم میتواند دلالتی برای صحت گفتار **تقی الدین**  
در رسیدن عمر برندق بحدود هشتاد سالگی بدست دهند. پس برندق که در سال ۷۵۷ ولادت  
یافته بود باید در سالی نزدیک ۸۳۷ در گذشته باشد، و تصور می رود که در ضبط **تقی الدین** بجای  
سنه «ست و ثلاثین و ثمانمائه» سال «ست و ثمانمائه» نوشته شده و یا آنکه نظیر همین اشتباه  
در تذکره «صحف ابراهیم» و «روز روشن» رخ داده و ۸۳۶ یا ۸۳۵ به ۸۱۶ و ۸۱۵  
تبدیل یافته باشد. بنابراین مقدمات باید تاریخ وفات برندق را در حدود سال ۸۳۵-۸۳۶  
هجری قمری دانست، والله اعلم.

در پایان این مقال و پیش از مطالعه در آثار و شیوه شاعری برندق، برای آنکه خواننده  
از تنها مأخذ قابل توجه درباره احوال برندق بی خبر نماند، و من باب مزید اطلاع، بهتر  
آن میدانم منتخبی از قول **تقی الدین** را در خلاصه اشعار نقل کنم<sup>۸</sup> و سپس بتوضیحاتی درباره  
آن بپردازم:

«مولانا بهاء الدین برندق، اصل وی از ولایت خجند است، پدر او امیر نصرت شاه در  
ابتداء زمان دولت امیر کبیر تیمور صاحب اختیار آن ولایت و بکرم ذاتی و سخا و جلیسی در  
زمره اعظام امرای آن موصوف و موسوم بود اما مولانا برندق که در دار السلطنه سمرقند  
متاهل بوده بشغل و عمل پدر مداخل نکرده و شیوه شاعری و هزل بر طبیعتش غالب بود و  
در آن فن لطیف از فارسان میدان بلاغت مبادرت داشته<sup>۹</sup> و هیچکس را از شعرای زمان باوی

خیال مساوات و برابری در خاطر نگذشته و نزد اولاد و احفاد صاحبقران کبیر خصوصاً امیرمیرانشاه و شاهزاده عمر شیخ تقرب بیش از وصف داشت و بافکار متین و خاطر دوربین قصائد غرا در اجوبه شعرا و مدح شاهزادگان سعادت انما بر صفحه روزگار گذاشت. گویند مدتی به ملازمت سلاطین مواظبت نمود و مدتی دیگر طریق مسافرت اختیار نمود و اکثر بلاد ربع مسکون را دید و بشرف زیارت بیت الله الحرام رسید و بعد از مراجعت از آن سفر روی بطرف هند کرد و در آن وقت در ممالک هند زر بسیار بدست آورد و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده از سرتمکن و اقتدار شیوه اهل الله پیش گرفت و قیود تسویلات و تخیلات شیطانی که در دلش جای ساخته بود بزور سرهنجه عقل و قوت بازوی حزم از پسای نرس سرکش برداشت و بعد از بیست و پنج سال مسافرت باز بوطن مألوف مراجعت نمود و در سمرقند رحل اقامت انداخت و تا آخر ایام حیات روی بطرف معارف آورده بسدق نیت و صفای عقیدت ملازمت درویشان و ارباب انتباه می نمود و همیشه در رفاه احوال اهل سلوک و فقرا مجهودات بتقدیم رسانیده بچوگان مکرمت گوی سبقت از میدان کریمان آن دیار می رهود. قریب هشتاد سال عمر یافت و اکثر ایام زندگانی در خدمت اهل نظم و ارباب علم روزگار گذاشت و درهرات باصراف پسری خواجه عبدالحی آیین معجت بست و مدت سه سال در خدمت وی بایستاد و دختری را از سلالة کرام برای او بخواست و هزار مثقال طلا برای کابین دختر پذیرفت و در طلب چنین نقدینه گرانقدری ازهرات عزیزت کرمان کرد و در بازگشت آن نقود را در کار خیر صرف نمود و مدت ده سال درهرات ساکن بود و بواسطه آنکه مرد فصیح و بزرگ زاده بود شعرا و فضلاء خراسان با وی بسه مدارا و مواسا رفتار می نمودند و او را استاد خطاب می کردند و در زمان سلطنت دولت اولاد و احفاد امیر کبیر تیمور گورکان خصوصاً با بقرا ابن عمر شیخ از خراسان به عراق افتاد و بعد از میر عراق و فارس و آذربایجان روی به ماوراء النهر نهاد و در شهر سمرقند فی شهور سنه ست و شانمانه درگذشت.

يك مطالعه اجمالی در مطالبی که تقی الدین ذکر کرده نشان می دهد که آنچه او گفته است تنها بعد از پاره‌یی اصلاحات تاریخی قابل قبول است و با اینحال توضیحاتی درباره قول او بنحو ذیل لازم بنظر می آید :

۱ - درباره مهارت او در هزل، قول تقی الدین همانست که دیگر تذکره نویسان ذکر کرده و خود برندق هم بقدرت خود در این باب اشاره نموده و گفته است :

آنم که سر تیغ زبانم به صف نطق      هنگام هجا رخصه دهد قابض جان را  
مرد میدان سخندانی منم در شرق و غرب      وین جماعت دایم از تیغ زبانم در بلا

ولی پیشه او خلاف آنچه تذکره نویسان از امیر علیشیر و دولت شاه به بعد نوشته اند

هزل و هجو نبود بلکه اصولاً شاعری مدح پیشه بود و قصایدی هم درو غز و حکمت و توحید و نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و مردی بود عالم که هزل و هجو و مسخرگی بقامتش راست نمی آمد.

۲ - اینکه تقی الدین گفته است که او در اجوبه شعرا قصائد غرا پرداخت درستست و به موقع در این باب سخن خواهیم گفت .

۳ - گفتار تقی الدین درباره سفر بیست و پنج ساله برندق در هند درست به نظر نمی آید و بنا بر آنچه از اشعار شاعر مستفاد میشود وی مدتی کوتاهتر از این در هند زیست و از سفری هم که بدان دیار کرده بود راضی نبود. و نیز خلاف آنچه از خلاصه اشعار برمی آید، و بنا بر شواهدی که پیش از این ذکر کرده ام، در بازگشت از هند مداحی راها نکرد و چنانکه دیدیم به خدمت خلیل سلطان رسید و قصایدی در مدح او پرداخت ولی بعید نیست که زیارت کعبه و آستانبوسی مشایخی در هند موجب انتباه شاعر در پایان عمر او شده و قصایدی که در توحید و نعت و منقبت و مواعظت دارد از همین اوقات زندگانی وی بوده باشد .

۴ - درباره اقامت ده ساله برندق در هرات از آثار موجود او حجتی بدست نمی آید و از ظواهر امر هم چنین مطلبی دریافته نمی شود ، لیکن ذیلی هم برای رد قول تقی الدین ندارم .

۵ - و اما درباره حادثه برندق با «خواجه عبدالحی» که تقی الدین با تفصیل درباره آن سخن گفته ، اشاره بی در اشعار موجود برندق داریم که اگر چه با شرح مذکور انطباق ندارد ولی بهر حال ابتلاء شاعر را به محبت منظوری ثابت می کند و نشان می دهد که آن «منظور» مردی «دیوانه و شر» و «ابدال خو» بود ، سیرتی خلاف صورت خود داشت و در سفر و حضر با شاعر مصاحبت می کرد لیکن ناگاه بهخشم از او روی برتافت و هر چه را که برندق داشت از قلیل و کثیر بر بود و شاعر را در غربت تنها و مفلس بر جای نهاد چنانکه پیرسان پیرسان تا به «ابرقو» بدنبال او رفت و در آنجا به سید بهاء الدین از بزرگان علما ملتجی شد و از او برای جلب آن شیاد یاری خواست ؛ و دیوانگان محبت را در آن روزگار ازین بلاها بسیار بود !

۶ - تقی الدین مدعی است که سیر برندق در عراق و فارس و آذربایجان بعد از آشنایی با سلطان بایقرا اتفاق افتاد اما شواهدی که پیش ازین نقل کردیم عکس این قضیه را نشان می دهد . نامه که آشنایی برندق با سلطان بایقرا (اگر چنین آشنایی واقعاً رخ داده باشد) علی القاعده مربوط بود به اواخر دوران زندگانش و بعد از شصت و دو سه

سالگی او ، و چنین سنی در آن روزگار نمی توانست دوران جهانگردیهای تازه‌یابی برای شاعر سالخورده باشد .

۷ - دعوی تقی الدین بر اینکه برندق را از سفر هند مال فراوان حاصل شد بهیچ روی با گفتار شاعر وفق نمی دهد . وی در قصیده‌ی که در مدح خلیل سلطان گفته و در آن به سرگردانی خود در ملک هند اشاره نموده سخن از افلاس خود نیز به میان می آورد و می گوید :

من غریب و مفلسم اما مدام از جزع چشم می فشام بر رخ زردم بدم لعل مذاب

\*\*\*

از آثار موجود شاعر با فحص و جستجویی که در فهرست‌ها و جنگها شد اطلاعی بدست نیامده است جز آنچه در مجموعه نفیس خلاصه الاشعار دیده‌ام و شمارهٔ مجموع آن ابیات بیک هزار و هشتصد بیت از قصیده و قطعه و غزل بالغ می شود و نزدیک به تمام اطلاعاتی که من دربارهٔ برندق فراهم آورده‌ام از آن مایه ابیات بدست آمده است . تقی الدین دربارهٔ اشعار ابن نصرت چنین می نویسد : « اشعار فصاحت شعار او در این روزگار نایاب و مهجور است و در سفاین قدیم بعضی ابیات او مسطور ، و اشعار چند که امیر دولتشاه در تذکره به آن جناب استناد کرده از وی نیست و همانا از بخششهای بیجای تذکره است » و آنگاه تقی الدین به دیوان او که بدست آورده و بیست هزار بیت شعر داشته اشاره می کند و می نویسد که آن دیوان مشتمل است « برقصاید و مثنویات خوب و مقطعات و غزلیات مرغوب و اکثر اشعارش در اجوبهٔ استادان خصوصاً امیر خاقانی واقعت و آثار شاعری و بلاغت از آن قصاید ظاهر و لامع ، و بدو تخلص شعر می گوید ، گاهی برندق و اکثر اوقات ابن نصرت تخلص می فرماید ، لاجرم چندین قصیده از آن کتاب بیرون نوشته جهت شهرت آثار وی در شاعری در این اوراق ثبت گردانید و توضیح حالات سخن گزاری وی را به نیکوتر وجهی و درست‌تر بیانی بادا رسانید » .

آنچه در صحف ابراهیم می بینیم خلاصهٔ بسیار کوتاهی است از شرحی که در خلاصهٔ الاشعار آمده و نقل آن موجب تکرار مطالب است و مطلب مهم آنکه در این کتاب خلاف همهٔ تذکره‌ها که برندق را « بخاری » نوشته اند ، نام او را با عنوان « برندق خجندی » ثبت کرده است ، همچنانکه من در این گفتار کرده‌ام ، و مطلب دیگر آنکه تاریخ وفاتش را ۸۱۶ نوشته ، که چنانکه پیش از این گفته‌ام با هشتاد سال زندگانی وی سازگار نیست و ظاهراً تعریفی است از سال ۸۳۶ .

۱ - در اشعار موجود بر نندق قصیده و ابیاتی دیده میشود که دال بر سفر او بمکه و زیارت خانه خداست .

۲ - در ابیاتی از يك قصیده که در مدح خلیل سلطان سروده و پیش از این هم نقل کرده ایم بدیدار شهرهای قنوج و دهلی و ملتان اشاره کرده و گفته است .

گاهی بدلم و قنوج و که بشمس آباد گهی بکشور معمور و که به پیرانست

۳ - بسال هشتصد و هفتم ز هجرت نبوی بروز بیست و یکم از جدادی الاول...

که داد شاه سیادت ابوالمکارم را بنور عیش و سعادت خدای عزوجل

علی صفت ولدی کنیتش ابوالقاسم که نور دیده ملکست و آفتاب ملل...

۴ - پروانچی : کاتب فرامین و اجازات پادشاه

۵ - تذکره دولتشاه (ص ۴۱۸ - ۴۱۹) و نیز رجوع شود به لطائف الطوائف ص ۲۵۲ - ۲۵۳ و تمامی این حکایت را پیش ازین آورده ایم.

۶ - حمید السیر ، تهران خیام ، ج ۳ ، ص ۵۹۳ - ۵۹۶

۷ - نقل از حاشیه ص ۲۵۲ کتاب لطائف الطوائف

۸ - نسخه‌یی از خلاصه الاشعار که در اختیار منست عکسی است از روی نسخه‌یی که سابقاً متعلق بدانشکده ادبیات تهران بود و بعید نیست که اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران باشد . این نسخه فی الواقع پیش نویس خلاصه الاشعار است و خط خوردگیهای متعددی در آن دیده می‌شود و بنظر میرسد که قسمت اعظم بخط مؤلف باشد .

۹ - مبادرت داشته ، پیشی می‌جسته .

۱۰ - بوده نظوری، مراد یوانه و شابدال خو  
برد از من آنچه بودم از قلیل و از کثیر  
الارض سوی ابرقوش خیر چون یافتم  
ذاتش از صورت بعید اما به معنی هم قرین  
ماند در غربت مرا تنها و مفلس این چنین  
پی گرفته آمدم اینجا به فال بهترین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مآل جامع علوم انسانی  
اثر هم نشینی

اگر ز آنکه باشی سرونشین سرشت، نشینی چویک چند، با دیو زشت،

ز بالا گر آئی ، بناچار ، شیو ، نیاموزی از دیو ، جز مکر و ریو!

سید احمد ادیب پیشاوری - قرن چهاردهم